



دردها و شکواییه‌های اجتماعی و فرهنگی در دیوان مصور قصاید و غزلیات

عماد فقیه کرمانی

نجمه سادات بی فاطمه^۱، محمد حجت^{۲*}، داریوش کاظمی^۳

^۱ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان، کرمان، ایران. n.s.banifatemeh@gmail.com

^{۲*} (نویسنده مسئول) دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان، کرمان، ایران. Mohammed_1457@yahoo.com

^۳ گروه آموزشی، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور، d_kazemi@yahoo.com

چکیده

آثار ادبی به ویژه شعر شاعران، بازتابی از اوضاع اجتماعی و فرهنگی عصر آنهاست. از آنجا که هنرمندان دیده‌ای تیزبین و اندیشه‌ای ژرف‌نگر دارند، با دقت بیشتری اوضاع جامعه را کنکاش کرده و نابسامانی‌های آن را در اثر خود جلوه‌گر می‌سازند. در ادب فارسی بیان این کمبودها، نابسامانی‌ها و نارضایتی‌ها را «شکواییه» نامیده‌اند. این نوع شعر به‌خصوص در ادبیات فارسی جایگاه قابل توجهی دارد. عماد فقیه کرمانی از شاعران برجسته قرن هشتم هجری است که اشعار زیبایی در قالب قصیده و غزل دارد. بررسی «شکواییه» به عنوان یک مضمون در آثار وی می‌تواند نقش مهمی در بازشناسی وضعیت اجتماعی این دوره داشته باشد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که در دیوان عماد فقیه کرمانی، شاعر به طرز هنرمندانه، این شکواییه‌ها را مطرح کرده و از اوضاع جامعه زمان خود، انتقاد کرده است. با تأمل در شکواییه‌های عماد فقیه می‌توان به این موضوع پی برد که اوضاع سیاسی حاکم بر عصر شاعر، بیشترین عامل نارضایتی او بوده است. این نارضایتی با مضامینی چون خوار بودن درویشان و نیازمندان، احساس بی‌ارزشی، حقارت فضل و هنر، انتقاد از ساختار و کارگزاران سیاسی بازتاب یافته است.

اهداف پژوهش:

۱. آشنایی با جایگاه شکواییه‌های اجتماعی و فرهنگی در شعر فارسی.

۲. بررسی بازتاب شکواییه‌های اجتماعی و فرهنگی عماد فقیه کرمانی در دیوان او.

سؤالات پژوهش:

۱. شکواییه‌های اجتماعی و فرهنگی در محتوای شعر فارسی چه سهمی داشته است؟

۲. شکواییه‌های اجتماعی و فرهنگی عماد فقیه کرمانی چه بازتابی در دیوان او داشته است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۳۹

دوره ۱۷

صفحه ۸۸ الی ۱۱۱

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۸/۰۵/۲۰

تاریخ داوری: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱

کلمات کلیدی

عماد فقیه کرمانی،

شکواییه‌های اجتماعی و فرهنگی،

دیوان شعر.

ارجاع به این مقاله

بنی فاطمه، نجمه سادات، حجت،

محمد، کاظمی، داریوش. (۱۳۹۹).

دردها و شکواییه‌های اجتماعی و

فرهنگی در دیوان قصاید و غزلیات عماد

فقیه کرمانی. هنر اسلامی، ۱۷(۳۹)،

۸۸-۱۱۱

doi dx.doi.org/10.22034/IAS.2020.209619.1092

۱. مقدمه

عماد فقیه کرمانی (۶۹۰-۷۷۳ ه.ق.)، از شاعران سبک عراقی است که مشهور به «عماد فقیه» و متخلص به عماد است. او از شاعران قرن هشتم هجری و معاصر با ابوسعید بهادرخان ایلخانی و ابوشجاع مظفری است. عماد کرمانی صاحب دیوان ارزشمندی است که با توصیفات و کاربرد صورخیال اثر خود را تبدیل به یکی از زیباترین دیوان‌های مصور فارسی ساخته است. او مقارن با دوره ایلخانی (۶۵۱-۷۳۶ ه.ق.) زیسته است؛ دوره‌ای که جامعه ایران هنوز درگیر خرابی‌های حمله مغول، و ویرانی‌های اقتصادی ناشی از آن بود. با توجه به اینکه آثار ادبی تا حدی زیادی انعکاسی از احساسات شاعر به وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر خویش است، بنابراین ضرورت بررسی شکوائیه‌های اجتماعی و فرهنگی عماد فقیه کرمانی در دیوانش مطرح می‌گردد. مسئله‌ای که می‌تواند دیوان مصور کرمانی را به یکی از منابع معتبر تاریخی در بازشناسی حیات فرهنگی و اجتماعی دوره ایلخانان مغول تبدیل سازد. دیوان او سرشار از تصویرسازی با واژه‌ها و مفاهیم است. او موفق شده خیال‌های خود و تجارب حسی خود را نظام ببخشد و آن‌ها را در قالب تصاویر هنری ارائه دهد. این امر را با تکیه بر نیروی تخیل انجام داده است. نیرویی فعال که قادر است تصاویر منفعل را سازماندهی کند. خیال‌ها برای آن‌که عینی و ملموس گردند، در واژه‌ها فشرده شده و نام تصویر به خود می‌گیرند. در اشعار عماد کرمانی تصاویر شعری بسیار خاص بوده و جالب توجه است.

درخصوص پیشینه پژوهش حاضر باید گفت تاکنون اثر مستقلی با این عنوان به رشته تحریر در نیامده است. با این حال پژوهش‌هایی به بررسی ویژگی‌های شعری کرمانی پرداخته‌اند. مقاله‌ای با عنوان «صورخیال در دیوان عماد فقیه کرمانی» توسط هادی عبدلی در سال ۱۳۹۴ به رشته تحریر در آمده است. نویسنده در این پژوهش به بررسی چگونگی آفرینش صورخیال در دیوان عماد فقیه کرمانی پرداخته است و بر آن است که تشبیهات در اشعار کرمانی انواع گوناگونی دارد و کرمانی بیشتر از عوالم معقول به تصاویر عوالم محسوس پرداخته است. عماد فقیه برای توضیح و تبیین اندیشه‌های خود بیشتر به استعاره توجه داشته و برای این منظور از استعاره مصرحه و مکنیه بهره جسته است (عبدالهی، ۱۳۹۴: ۲). پژوهشی دیگر با عنوان «محبث‌نامه و مناظره‌های خواجه عماد» توسط محمدحسین خسروان در سال ۱۳۷۹ به رشته تحریر در آمده است که مؤلف در این اثر به بررسی وجهی از اشعار عماد فقیه پرداخته است. عماد فقیه به اخلاق پسندیده در ایران معروف بود و آثارش نشان از آزاد نظری، بلندپروازی او دارد. شهرت عماد سبب شده تا حافظ بارها از شعر او تتبع نماید (خسروان، ۱۳۷۹: ۳). آثار یادشده هیچ یک به بررسی مضمون شکوائیه در دیوان شعر عماد فقیه کرمانی نپرداخته‌اند لذا پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و از طریق مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع در دیوان مصور عماد فقیه کرمانی پرداخته است. در این پژوهش به بررسی شکوائیه‌های اجتماعی و فرهنگی که در دیوان

عماد فقیه کرمانی، منعکس شده، پرداخته شده است. عماد فقیه کرمانی، با بیانی هنرمندانه، از اوضاع فرهنگی و اجتماعی حاکم بر روزگار خود گلایه کرده و اعتراض خود را نسبت به این گونه مسائل به گوش همگان رسانده است.

۲. شکوائیه

شکوائیه یکی از انواع شعر غنایی است. در ادبیات جهان، آثار ادبی را از جنبه محتوایی، به چهار دسته کلی تقسیم می‌کنند که عبارتند از: ادبیات حماسی، ادبیات تعلیمی، ادبیات غنایی و ادبیات نمایشی که هر یک به چند بخش تقسیم می‌شوند. در این میان، برجسته‌ترین دسته، که بیشترین آثار ادبی فارسی را به خود اختصاص می‌دهد، ادب غنایی است. وجه تسمیه غنایی، «منسوب به غناست. غنا در لغت به معنای سرود، نغمه و نواست» (معین، ۱۳۸۶: ذیل غنا) و شاید یکی از علل نام‌گذاری این باشد «در اکثر نقاط جهان، اشعار عاطفی، عاشقانه و سوزناک با موسیقی همراه بوده است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۳۲). اشعار غنایی در واقع بیشتر شعرهای موزونی بوده‌اند که امکان خواندن آن‌ها با موسیقی وجود داشته است و معنای جهانی واژه غنایی (Lyrique)، نیز می‌تواند مبین این موضوع باشد. «لیریک فرانسوی به معنی شعری که همراه آلت موسیقی لیر خوانده می‌شود و در زبان یونانی قدیم به کار رفته و بعدها به ادبیات اروپایی راه یافته است.» (رزمجو، ۱۳۸۲: ۸۶). شعر غنایی، شعری است که حاکی از عواطف و احساسات باشد و «شعر غنایی در نظر موسه (musse) و بسیاری از شاعران رمانتیک، شعری است که شاعران خویشتن خویش را موضوع آن قرار می‌دهند.» (حاکمی، ۱۳۸۶: ۱۵). اما ادب غنایی، گونه‌های متعددی دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به عاشقانه‌ها، حسب‌حال، ساقی‌نامه و خمریات، تقاضا و درخواست، حبسیه، شهرآشوب، مرثیه، مدح، هجو، هزل، طنز، نقیضه و شکوائیه اشاره کرد.

شعر شکوائی یکی از اقسام ادبیات غنایی است که علاوه بر مسائل شخصی به موضوعات اجتماعی و خارج از محدوده خویشتن شاعر می‌پردازد. شکوائیه در اصطلاح ادبی، شعری است که ناکامی‌ها، رنج‌ها، نومیدی‌های شاعر را بیان می‌کند و آلام فکری، روحی و اجتماعی او را شرح می‌دهد، بنابراین چنین اشعاری حاوی مضامینی چون شکایت از روزگار، بخت و سرنوشت، مردم زمانه، سختی‌های زندگی، ارباب قدرت و جز اینهاست. (یاحق، ۱۳۸۴: ۲۲۷). بیان احساس شخصی در تعریف شعر غنایی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه از احساس او، به اعتبار اینکه شاعر، فردی است از اجتماع، روح او نیز در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد (همان، ۱۵). تمایل به شکوائیه در هر انسانی به صورت غریزی وجود دارد و شاعران که حساس‌تر از دیگر مردم‌اند و با دید ظریف‌تر و هنرمندانه‌تری مسائل را می‌نگرند، با زبانی متفاوت به بیان این نوع ادبی می‌پردازند.

درباره سابقه شکوه در ادب فارسی را می‌توان از دیرباز در شعر و ادب فارسی جستجو کرد. اگر چه بررسی شکوائیه‌های برخی شاعران مورد توجه و تحقیق قرار نگرفته است؛ اما کمتر اثری را می‌توان نام برد که شکوائیه را از لحاظ دید عمیق شاعر و مفهوم واقعی آن مورد تحقیق قرار داده باشد. نگاه شاعر به پیرامون خویش همیشه یک نگاه احساسی و ساده نیست؛ بلکه شاعر بنا بر ذوق سرشار و نیز مسئولیت‌اندیشی خویش، جامعه را مورد کنکاش قرار می‌دهد و حتی

جزئیات را با دید تیزبین خویش می‌بیند و در مقابل آن واکنش نشان می‌دهد. بدین جهت درک از شعر او در حقیقت درک از وضعیت اجتماعی دوره اوست و شکوه‌های یک شاعر، بیان‌گر رنج‌های یک دوره از تاریخ است. علی‌اکبر دهخدا، در لغتنامه خود، شکوه را این‌گونه تعریف می‌کند: «شکوه به معنی گله و شکایت و نالیدن و زاریدن و گله‌مندی است». (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه). در آثار ادب فارسی به موارد بسیاری بر می‌خوریم که شاعر در قسمتی از سروده‌های خویش ابیاتی شکوه آمیز را آورده است که البته از نظر کمیت متفاوت و نیز از نظر نوع مختلفند. چرا که «موضوعاتی که موجب اندوهگینی انسان و انگیزه شکایت و گله‌مندی او می‌شود بشمار و متنوع است» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۱۰۹). در خصوص اشعار شکوه‌آمیز می‌توان گفت: «هر شعری که محتوای آن برآمده از دردهای درونی و اسرار شاعر و هدف آن عقده‌گشایی یا خبر کردن دیگران از حال شخصی باشد» (همان: ۱۰۹) را می‌وان در قالب این تعریف به حساب آورد.

تنوع شکوه با توجه به اوضاع سیاسی، اجتماعی، معیشتی و اعتقادی هر فرد متفاوت است. شکوه از روزگار، بخت، فلک، فراق یار، مردم، ستم حاکمان، زندگی شخصی و ... است. از انواع شکوائیه‌هایی است که در آثار شاعران مختلف به چشم می‌خورد. شمیسا می‌نویسد: «گلایه یکی از موتیف‌های شعر فارسی است که چون گاهی آثار مستقلی در این زمینه وجود دارد و از طرف دیگر تعداد آثار گلایه‌آمیز زیاد است می‌توان آن را از دیدگاه انواع ادبی هم بررسی کرد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۴). شکوه و شکایت در برخی از دوره‌های تاریخی ادب فارسی و برخی متون آن‌چنان رایج است که گویی «یکی از سنت‌های مطبوع و شیوه‌های ضروری شعر پنداشته شده و شاعر بدون اینکه از چیزی یا کسی گله‌مند باشد به سرودن اشعار شکوائیه پرداخته است» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۱۲). در بررسی چرایی شکوه و شکایت باید گفت گاهی تضاد اعتقادی شاعر و جامعه مطرح است و گاه رنج‌ها، فشارها و مرارت‌های زندگی روزمره او را به سرودن اشعار شکوه آمیز سوق می‌دهد از سوی دیگر «گاهی گلایه صورت مدافعه apology دارد یعنی کسی که در مظان اتهام قرار گرفته است در ضمن شکایت از ابنای روزگار از خود دفاع می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۴) و بدین وسیله قصد برائت و رفع اتهام از خود را دارد. در آفرینش اشعار شکوایی، دو عامل فردی و اجتماعی یا به عبارتی درونی و بیرونی نقش دارند. منظور از عامل فردی یا درونی، خصوصیت روحی و روانی خود شاعر و میزان حساسیت و تأثیرپذیری او از محیط پیرامونش، و عامل اجتماعی یا بیرونی، اوضاع حاکم بر جامعه عصر شاعر می‌باشد. زین‌العابدین مؤتمن در این باره می‌نویسد:

«یکی از خصوصیات اخلاقی و ذاتی بشر این است که سعادت و خوشبختی را از لوازم ضروری و وجود آن را موجب ادای تشکر و امتنان و تذکر نمی‌داند و هنگامی که غرق در شادخواری و شادکامی است، متوجه وضع و حالت خود نیست ... مادام که عافیتی دارد قدر آن را نمی‌داند و چون به مصیبتی گرفتار شد، نظر به این‌که آن را از امور عارضی و غیر ضروری می‌داند، بانگ و فریادش بلند می‌شود و زبان به شکوه و شکایت می‌گشاید. در این میان، طبقه شعرا که طبعاً مردمی زودرنج و کم حوصله و پر مدعا و صاحب توقع هستند، زودتر از دیگران صدایشان بیرون می‌آید و بیش از دیگران، اظهار تألم و تحسر می‌کنند» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۵۸). مؤتمن همچنین میزان توقع شاعران را با میزان محرومیت آنان و شکایت از این مسأله مرتبط دانسته می‌گوید: «بنابراین جای شگفت نیست اگر اشعار شکوائیه که مربوط به

احساسات شخصی شاعر است، بخش مهمی از آثار فکری بشر بخصوص شعرای ایران را که شاید هم محیط نامناسب نصیب بیشتری از نامرادی‌ها برای آنان فراهم آورده است تشکیل دهد، پیداست هر اندازه توقعات و انتظارات شاعر بیشتر باشد مراتب ناکامی و محرومیت او هم بیشتر است. شعرایی که خود را صاحب فضائل و کمالات زیاد می‌دانسته و طبعاً توقع بیشتری از این و آن داشته‌اند، بیشتر از دیگران زبان به شکوه و شکایت گشوده‌اند، شاعری که گرفتار ممدوح بخیل می‌شود و از عطایای شاهانه محروم و بی‌نصیب می‌ماند، ناچار شکایت آغاز می‌کند، آن گوینده توانایی که حسودان و بداندیشان به ناروا در پوستینش می‌افتند و به جنگش بر می‌خیزند به بٔ و شکوی می‌پردازد» (همان: ۵۹)

تضییع حقوق اجتماعی و طبیعی افراد و آگاهی آنان نسبت به این مهم، یکی دیگر از عوامل شکوه آفرین است. در کتاب حبسیه در ادب فارسی آمده است: «انسانی که نسبت به حقوق اجتماعی و طبیعی خود آگاهی دارد، اگر متوجه شود که حقوق او توسط دیگران نقض می‌گردد، و خود نیز بنا به دلایلی مانند خفقان محیط یا به زندان افتادن و .. نتواند در احقاق حقوق از دست رفته‌اش قیام نماید، لب به شکایت و ناله می‌گشاید. اما اگر نسبت به این حقوق، ناآگاه و غافل باشد شکایتی ندارد؛ بنابراین حکومت‌های مستبد همیشه سعی دارند مردم را در بی‌خبری و ناآشنایی به حقوق خویش نگه دارند؛ زیرا بی‌سواد و ناآگاه در برابر قید و بندهای ظالمانهٔ آنان سر به راه‌تر و رام‌تر است» (ظفری، ۱۳۷۵: ۱۸۳)

بی‌اعتنایی به شعر و شاعری، از دیگر عواملی است که موجب گسترش اشعار شکوائیه شده است، چنان‌که زین‌العابدین مؤتمن در این باره می‌نویسد: «شعرای دورهٔ سلجوقیان به معلومات و فضایل و کمالات خود اعتقادی وافر داشتند و چون جریان حوادث بر وفق رضای آنان نبود و به خصوص از نیمهٔ دوم قرن ششم به بعد کالای شعر و شاعری مانند ادوار سابق، خریداران صاحب مروّتی نداشت، این گویندگان که هر یک مقام خود را از استادان سلف برتر می‌دانستند، زبان به شکوه گشودند و از چرخ ستمگر و روزگار سفله پرور و صاحب‌دولتانِ قدرِ فضل ناشناس شکایت‌ها کردند، در این جا لازم است به این نکته اشاره کنیم که این رشته از اشعار را غالباً باید در آثار شعرای درباری و مدیحه سرا که عموماً مردمی طمّاع و پرتوقع و دنیاپرست بودند جستجو کرد نه آثار شعرای بی‌نیاز و وارسته.» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۶۰).

همین نویسنده در کتاب دیگری «تحول شعر فارسی» باز به این عامل اشاره کرده است: «اعتقادی که شعرای این دوره (دورهٔ سلجوقیان) به دانش و هنر و استعداد و قریحهٔ خود داشته‌اند، نوعی دیگر از شعر را که شکوائیه خوانند و در ادوار پیش، چندان متداول و مرسوم نبوده به وجود آورده است، شعرای عهد سلجوقی با ناملایمات و شداید روزگار مواجه شده‌اند زبان به شکوه و شکایت گشوده و از چرخ ستمگر که حق فضل آنان را نشناخته است، نالیده‌اند.» (مؤتمن، ۱۳۷۱: ۱۹۲). با توجه به نکات یاد شده باید گفت در میان اکثر شاعران ایرانی، شکوائیه تبدیل به یکی از مضامین مشترک شعری شده است.

۳. نمونه‌هایی از شکوائیه در شعر فارسی

گله و شکوه از روزگار، مردم، اجتماع، امرا، وزرا، کواکب، گردش چرخ، شانس، اقبال و ... همواره در شعر فارسی وجود داشته و می توان گفت به نوعی در اشعار همه شاعران نمود یافته است؛ اما در آثار برخی از فحول شاعران فارسی زبان، استخوان بندی آثار را می سازد یا بخش اصلی اشعار را تحت تأثیر قرار داده است. «مسعود سعد سلمان» در زمره اصلی ترین شاعرانی است که گله و شکایت های بلند و عمیق و جانسوز دارد و حبسیه های وی معروفند.

خاقانی، جمال الدین اصفهانی، رشید وطواط، کمال الدین اصفهانی، عثمان مختاری، عبدالواسع جبلی، سعدی، وحشی بافقی، انوری ابیوردی، محتشم کاشانی، خواجه کرمانی و ... از جمله این شاعرانند. از همان آغاز شعر فارسی، این نوع ادبی در شعر شاعران فارسی به چشم می خورد. به طور مثال در قرن سوم ه.ق، در شعر شاعرانی مانند رودکی سمرقندی، ابوشکور بلخی و کسایی مروزی نمونه هایی از شکوائیه مشاهده می شود:

قصیده دندانیه رودکی یکی از نمونه های بارز این نوع ادبی است. او در این شعر، از فرا رسیدن پیری که یکی از نشانه های آن، ریختن دندان هاست سخن گفته و از ضعف و عجز خویش چنین نالیده است:

مرابسود و فرو ریخت هر چه دندان بود	نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود، در و مرجان بود	ستاره سحری بود و قطره باران بود
یکی نماند کنون زان همه، بسود و بریخت	چه نحس بود؟ همانا که نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز	چه بود؟ منت بگویم: قضای یزدان بود
جهان همیشه چنین است گردان است	همیشه تا بود آیین گرد، گردان بود

(رودکی، ۱۳۸۷: ۳۷)

«کسایی مروزی» نیز در شکایت از احوال خود چنین سروده است:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
ستور وار بدین سان گذاشتم همه عمر	که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام	شمار نامه با صد هزار گونه وبال
من این شمار به آخر چگونه وصل کنم	که ابتداهش دروغ است و انتهایش خجال
درم خریدم آرم ستم رسیده حرص	نشانه حد ثاتم شکار ذل سوال
کجا شد آن همه خوبی کجا شد آن همه عشق	کجا شد آن همه نیرو کجا شد آن همه حال
نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز	چو کودکان بدآموز را نهیب دوال

(کسایی مروزی، ۱۳۸۵: ۸۵)

در شعر شاعران دوره سلجوقیه نیز این موضوع به حد فراوان، به چشم می خورد. در این دوره نیز مشاهده می شود، هنگامی که شاعری با ناامیدی و شکست رو به رو می شود، به گله و شکایت از روزگار، فلک، قضا و قدر، چرخ و امثال آن می پردازد: به طور مثال: «ناصرخسرو» از دست فلک شکوه بر می دارد و تمام اعضایش را از لحاظ زرد بودن و ضعف، به زردآلو تشبیه کرده است:

ای ستمگر فلک ای خواهر آهرمن نرم کردستیم و زرد چو زردآلو اینکه شد زرد و کهن، پیرهن جانست	چون نگویی که چه افتاد ترا با من؟ قصد کردی که بخواهمیم همی خوردن پیرهن باشد جان را و خرد را تن
	(ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۳۵)

«مسعود سعد»:

آن روی و قد بوده چو گلنار و ناردان	با رنگ زعفران شده با ضعف خیزران
	(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۴۲)

«خاقانی»:

تنم چون رشته مریم دو تا است	دلیم چون سوزن عیسی است یکتا
	(خاقانی، ۱۳۸۰: ۲۴).

در شعر شاعران قرن ششم تا هشتم نیز، شکوائیه به طور فراوان یافت می شود. در این قرون، که عهد رواج عرفان و تصوف است، شکوائیه ها بیشتر حاوی موضوعات عرفانی است. مسائلی از قبیل: شکایت از فراق و هجران، بی وفایی، عهدشکنی، سنگدلی و جور و جفاهای یار، همواره در شعر این دوره به چشم می خورد:

«مولانا»:

بشنو از نی چون حکایت می کند از نیستان تا مرا ببریده اند سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	وز جدایی ها شکایت می کند از نفیرم مرد و زن نالیده اند تا بگویم شرح درد اشتیاق
	(مولوی، ۱۳۵۷: ۵)

«سنایی»

کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست
هر کسی را صابری ایوب و عمر نوح نیست
(سنایی، ۱۳۸۴: ۱۰۵۴)

ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد
در عنا تا کی توان بودن به امید بهی

«حافظ»:

یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت
گویی ولی شناسان رفتند ازین ولایت
(حافظ، ۱۳۸۳: ۶۵)

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس

از قرن هشتم به بعد نیز این موضوع همواره یکی از موضوعات شعری است:

«صائب»:

نیست از خون شهیدان سیری آن بی باک را
این هوا را بین که در قصر حباب آسوده است
(صائب، ۱۳۶۷: ۵۰۱)

صائب از بیداد گردون ستمگر دست داشت
هر که ما را ایمن از بیداد گردون دید گفت

«میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی»:

ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای با تو نرفته شاد یک آنم
ای خانۀ عمر از تو ویرانم
تا شام ابد تویی تو هم شانم
بر خون جفای چرخ مهمانم
(قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۳: ۲۵۶)

ای بخت بد، ای مصاحب جانم
ای بی تو نگشته شام یک روزم
ای خرمن صبر از تو بر بادم
از روز ازل تویی تو همراهم
عمریست که روز و شب همی داری

شکوه در شعر شاعران مشروطه نیز جایگاه به خصوصی دارد. درون‌مایه این نوع شکوه‌ها بیشتر شکایت از اوضاع نابسامان وطن، نفوذ بیگانگان در کشور، رواج ظلم و ستم، از بین رفتن آزادی قلم و موضوعاتی از این قبیل است. چنان‌که «بهار» می‌گوید:

یک روز زند سفیه بهتانم
زیرا که هنرور و سخندانم
بیرون شده از میان اقرانم

یک روز کند وزیر تبعیدم
دشنام خورم ز مردم نادان
زیرا پس چند قرن چون خورشید

که خسرو هند سوده چنگالم
 زینگونه گذشت سالیان بر هفت
 درعرصهء گیر و دار آزادی
 آزادی، ای خجسته آزادی
 باشد که مرا به پیش خود خوانی

که قیصر روس کنده دندانم
 کاندر تعب است هفت ارکانم
 فرسوده به تن درشت خفتانم
 از وصل تو روی بر نگردانم
 یا آنکه تو را به پیش خود خوانم
 (بهار، ۱۳۸۷: ۲۴۵).

بحث شکوائیه را در شعر شاعران آزاد نوپرداز عصر حاضر نیز می توان مشاهده کرد. چنان که نیما یوشیج در شکایت از بخت و اقبال خود چنین می سراید:

آخر ای من تو چه طالع داشتی
 یک زمانت نیست با بخت آشتی؟
 (نیما یوشیج، ۱۳۸۸: ۶۷)

«ظاهره صفارزاده» در شکایت از رواج حرص و طمع در جامعه چنین سروده است:

حرص و طمع

خودخواهی و ستم

مقام تجاوز را تأیید می کند

و این عناصر تخریب

بیش از همیشه

ورود هیأت معنا را

به زندگانی انسان ممنوع کرده اند (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۵)

۴. عماد فقیه کرمانی و بیان هنرمندانه او در طرح شکایت ها

عمادالدین علی فقیه کرمانی، متخلص به عماد، از شاعران و عارفان برجسته قرن هشتم به شمار می رود و عمده شهرت او به خاطر اشعار زیبا و عارفانه ای است که مضامین معنوی و اخلاقی والایی دارند. وی از معاصران بزرگانی چون خواجهی کرمانی، حافظ شیرازی و عبید زاکانی بود و با این بزرگان در ارتباط بود. به علاوه بر اشعار خویش، از میان شاعران گذشته، بیش از همه به شیخ سعدی شیرازی ارادت می ورزید. شهرت عماد فقیه کرمانی در سرودن هنرمندانه شعر و مهارت وی در این فن به حدی زیادی بود که دولت شاه سمرقندی به نقل از شیخ آذری، درباره وی چنین آورده است:

«فضلا برآند که سخنِ متقدّمان و متأخرانِ جواهرالاسرار، احياناً در حشوی واقع شده است. اما سخن عماد فقیه، که اکابر اتفاق کرده‌اند که در آن سخن، اصلاً قصوری واقع نیست، نه در لفظ و نه در معنا و از سخن «خواجه» بوی دلاویز عبیر می‌آید که به مشام صاحب‌دلان و هنروران، بلکه از بوی جان زیباتر می‌نماید.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۱۸).

عماد فقیه، سرودن شعر را از ابتدای جوانی آغاز نمود و تا پایان عمر خود، آثار متعدّدی از خود به جای گذاشت. از جمله آثار او علاوه بر دیوان اشعارش، می‌توان به پنج مثنوی اشاره کرد که عبارتند از: محبت نامه صاحب‌دلان، صحبت نامه، ده نامه، طریقت نامه، و صفنامه. بخش اعظم دیوان اشعار عماد فقیه را غزلیات تشکیل می‌دهند، اما نمونه‌های دیگری چون قصیده، رباعی، قطعه و ... در میان اشعار او به چشم می‌خورد. او از جمله شاعران آگاه و هنرمندی است که با دیدی نسبتاً روشن، به جامعهٔ زمان خود و نقص‌هایش نگریسته و در جای جای اشعارش، شکایت‌هایش را از وضعیت مختلف اجتماعی و فرهنگی روزگار خود، مطرح کرده است. در ادامه، دردها و شکایت‌های اجتماعی و فرهنگی که در دیوان اشعار او متجلی شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۴. شکوائیه‌های فرهنگی و اجتماعی در دیوان مصور عماد فقیه کرمانی

۱.۱.۴. شکوائیه‌های فرهنگی

بخشی از شکایت‌های عماد فقیه کرمانی که در اشعار او متجلی شده، حاوی موضوعات فرهنگی است. او در این قسمت از اشعارش، از بی‌اعتباری هنرمندان و خواری اوضاع هنر و دانش در جامعهٔ روزگار خود شکایت می‌کند. از اینکه در جامعهٔ زمان او، کسی قدر هنر و دانش او را نمی‌داند، اظهار شکایت و تأسف می‌کند. او همچنین به برخی دیگر از مسائل فرهنگی جامعهٔ زمان خود اعتراض کرده و زبان به شکایت گشوده است. در ادامه، به شرح و بررسی هر یک از عناوین مربوط به این موضوع پرداخته می‌شود.

در گذشته، «از شعرا همان وظیفه و کاری که امروز وسایل تبلیغات جمعی انجام می‌دهند، ساخته می‌شد و به عبارت دیگر، شاعران بهترین مبلغان ممدوحان خود بوده و می‌توانسته‌اند با مهارت کامل و صنعت شعر، دل‌های دشمنان را به قصیده و غزلی رام کنند و آن‌ها را در حلقهٔ اطاعت و تسلیم داخل کنند و صیت شهرت و عظمت مخدومان خود را به اطراف اکناف برسانند و بدخواهان را به باد هجو گیرند... به همین جهت سلاطین و بزرگان عطایای گزاف و صلات فراوان می‌دادند تا شاعران از هر دیار در درگاهشان مجتمع گردند و آوازهٔ شهرتشان را به گوش فلک برسانند. در قرن چهارم، وضع بدین منوال بود. اما از قرن ششم، رفته رفته دگرگونی‌هایی در وضع سیاسی کشورها روی نمود و پادشاهان و امرا توجه سابق را به شعرا نداشتند و در اعطای صلات امساک می‌ورزیدند و وعده‌ها انجام نمی‌شد و گاهی شاعر بیچاره جز احسنت شنیدن، بهره‌ای از رنج و هنر خود نمی‌برد (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۲۳).

عماد فقیه کرمانی با بیان این مسئله که در جامعهٔ زمان او، هنرمند هیچ ارزش و احترامی ندارد بیان می‌دارد که در روزگار او، هنر و دانش، دو چیز کم‌بها و بی‌ارزش هستند که کسی آنها را در نظر ندارد:

بی عیب نیست آنکه هنرمند عالم است باغی ندیده ام که گلش هست و خار نیست
 در دفتر زمانه و دیوان روزگار واحسرتا که فضل و هنر در شمار نیست
 (عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۱۲)

در ابیات بالا، شاعر با تضادی که میان واژگان «گل و خار» برقرار ساخته است، و نیز آوردن اصطلاح «واحسرتا» فضایی شکوایی شعر را پر رنگ تر ساخته است.



تصویر ۱: نگاره فردوسی هنرش را به سلطان مسعود نمودن، شاهنامه شاه طهماسبی. منبع (کنگرانی، ۱۳۹۰: ۱۰)

در تصویر شمار (۱) نیز یکی از شاعران بزرگ فارسی یعنی فردوسی در تلاش برای نشان داده اثرش به پادشاه غزنوی است که با استقبال او مواجه نمی شود.

موضوع دیگری که به شدت روح شاعر را آزار می داده، احساس اینکه کسی قدر او را نمی داند و شعر و هنر او را ارزشی قائل نمی شود، می باشد. شاعر معتقد است که در روزگار او، کسی حق گزار دانش و فضل او نیست و هیچ کرم پیشه‌ای وجود ندارد که او را مورد تفقد و لطف خود قرار می دهد. بی‌ارزشی شعر و هنر شاعر در جامعه او سبب شده که وی، شعر و هنر خود را عامل فقر و نیازمندی خود بداند و خود را بیچاره‌ای بنامد که اسیر فقر و گرفتاری شده است:

شد سال‌ها که منتظر بخت و دولتم جز شعر و فاقه هیچ شعار و دثار نیست
 بیچاره آنکه همچو عمادش در این زمان اسباب فقر هست ولی افتقار نیست
 (همان: ۳۱۲)

عماد فقیه در ابیات دیگری از سرزمین خود کرمان، گله و شکایت سر می‌دهد. این ابیات نشان‌دهنده این موضوع است که نارضایتی شاعر از شهر کرمان باید دلایل خاصی داشته باشد که این چنین مورد نفرت و شکایت قرار گرفته است و تا جایی پیش رفته که شاعر تصمیم به انتقال از این شهر می‌گیرد. در ابیاتی که کرمان را «مقرّ بلا» می‌نامد، خواسته است ناکامی‌ها و شکست‌های خود را در آنجا به مخاطب منتقل کند. تصویر شماره (۲)، مربوط به نگاره‌ای است که فردوسی و ابن حسام را به تصویر کشیده است و جلوه‌ای دیگر از تلاش شاعر برای کسی حمایت اجتماعی است.



تصویر ۲: نگاره دیدار فردوسی و ابن حسام، خاوران نامه، ۸۳۰ ق. منبع (کنگرانی، ۱۳۹۰: ۹).

شاعری که از دانش و هنر برخوردار است، انتظار داشته که در دیار کرمان به آرزوهای خود دست یابد و خواسته‌های خود را به دست آورد؛ اما زمانی که به خواسته‌های خود نمی‌رسد و یا به شعر و هنر او بهایی داده نمی‌شود، دچار ناامیدی و شکست می‌شود و روح حسّاس او آزرده می‌شود. این است که تصمیم به سفر می‌گیرد و می‌خواهد به جایی برود که ارزش واقعی او درک شود و به وی بها داده شود:

مرا ز خطّه کرمان ضرورت است سفر / که ممکن است در این ورطه‌ام هزار خطر

از این مقرّ بلا گر برون فتم روزی / ز کردگار نخواهد دلم مراد دگر
از آب روی سزد گر دلم بشوید روی / که خاک راه نیرزد در این دیار هنر

(همان: ۳۲۴-۳۲۳)

فردی چون عماد فقیه کرمانی که شاعری اهل دانش و هنرمندی با فضل و خرد است، انتظار دارد که از عزّت و جاه و جلال برخوردار باشد، اما شرایط جامعه زمان شاعر، به گونه‌ای است که گویا، روح شاعر ارضا نمی‌شده و او که به هیچ ثروت و مقامی نرسیده، روحش آزرده شود و زبان به گله و شکایت بگشاید. این است که شاعر در جایی از ابیاتش، بیان

می‌دارد که اگر کسی درویش و فقیر است، اگرچه در نظر مردمان خوار و بی‌ارزش باشد، اما در نظر شرع خوار و حقیر نیست. لذا از این بحث خود نتیجه می‌گیرد که اگر او نیز چون درویشان، ثروتی ندارد و نیازمند و فقیر است، برای او عیب محسوب نمی‌شود:

درویش اگر عزیز نباشد به چشم خلق
خوارش مخوان که در نظر شرع، خوار نیست
چون فخر بهترین خلایق به فقر بود
گر ما گدا و بی‌سر و پائیم عار نیست
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۱۱)

عماد فقیه کرمانی در ابیات دیگری از آمران به معروفی نام می‌برد که خود اهل عمل نیستند. از نظر شاعر، بهتر است کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، خود نیز به آنچه می‌گوید پایبند باشد. بنابراین چنین افرادی، هم باید خود را اصلاح کرده و هم به دیگران امر به معروف نموده تا مورد تمسخر دیگران قرار نگیرند.

از این رو شاعر، آمران به معروفی را که خود به آنچه می‌گویند پایبند نیستند، به کسانی تشبیه می‌کند که خانه خودشان انباشته از مار و لباس‌هایشان پر از عقرب است، اما مگس را از روی دیگران کنار می‌زنند:

اگر تو امر به معروف و نهی از منکر
بر این طریق کنی، بر تو اهل دل خندند
تورا ست خانه پر از مار و جامه پر کژدم
ز روی خلق مگس‌رانی از تو نپسندند
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۶۴)

عماد فقیه در ابیات دیگری از گروهی مدعیان نام می‌برد که بر شعر او ایراد می‌گیرند؛ در حالی که خود، از شعر و شاعری، چیزی نمی‌دانند:

من که در اقسام شعر موی شکافم به فکر
هم هجی و هم مدیح، هم غزل و هم لغز
عربده با من کند آن که نه داند همی
بحر طویل از خفیف، وزن سریع از رجز
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۶۶)

مصراع دوم از بیت اول، حاوی واژگانی است که به طور قطع، می‌توان از طریق آن پی به این موضوع برد که تا چه میزان، چنین افرادی باعث نارضایتی شاعر شده اند که وی همه اقسام شعری را که می‌سروده، نام می‌برد.

در بیت زیر عماد فقیه کرمانی از فقیهان فتوا دهنده‌ای شکایت می‌کند که علی‌رغم اینکه صاحب فتوی هستند، دست به اعمالی می‌زنند که خلاف منصب آنهاست. گویا در این بیت، فقیهی را مورد سرزنش قرار می‌دهد که با وجود داشتن درجه فقاہت، به خرید و فروش شراب و بنگ، می‌پرداخته است:

مفتی که خرید باده و بنگ فروخت
در مسجد اگر بنگ نکارد عجب است
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۸۱)

۲،۱،۴. شکوائیه‌های اجتماعی

بخشی از شکوائیه‌های عماد فقیه کرمانی که روح حسّاس و هنرمند او را آزار می‌داده، به نحوی با اجتماع دوره زندگی شاعر ارتباط دارد. فراز و نشیب‌های بی‌پایان اجتماع هر عصر و مسائل متفاوتی که باعث رخنه و شکاف در طبقات جامعه و افکار و معیشت آن‌ها می‌شود، سبب ساز شکوائیه‌های اجتماعی از زبان شاعران هر دوران است. «در این دست از سروده‌ها، شاعران از نابرابری‌های اجتماعی، نادانی، فساد اخلاقی عوام و ناملایماتی از این قبیل شکایت دارند» (سرّامی، ۱۳۸۹: ۴۹۲).

«ولی‌الله ظفری»، درباره این نوع شکایت و علت آن چنین توضیح می‌دهد: «انسان از وقتی پا به عرصه وجود نهاد و در صحنه طبیعت به بازشناسی محیط و پیرامون خود پرداخت، برای آسایش خویش و سلامت اجتماع، خود را مکلف و مقید به رعایت یک سلسله قواعد و مقررات دید و این قید و بندها از سوی متفکران قوم که برگزیدگان او بودند-به او تحمیل شد. اما در مقابل این تحمیلات اجتماعی بر فرد که ما از آنها به نام قانون یاد می‌کنیم- طبعاً حقوقی هم برای او قائل شدند. مثلاً آنجا که به شخص تکلیف می‌شود، آزادی دیگران را رعایت کند، در برابر به او اختیار داده شد که رأی و نظر خود را بی بیم و هراس اظهار نماید و دیگران هم مکلف شدند که این حق یعنی آزادی بیان و عقیده او را محترم بدارند و از همین نوع است آزادی قلم، آزادی انتخاب مسکن و ... که همه آن‌ها را حقوق اجتماعی فرد می‌گوییم. بدیهی است که آدمی هر چه از نظر علم و فنون پیشرفته باشد، ارتباطش با مردم بیشتر و در نتیجه تکالیف اجتماعی وی فزونتر، و در ازای آن از حقوق بیشتری برخوردار خواهد بود و به عکس در اجتماعات بدوی چون روابط انسان‌ها با هم کمتر است، وظایف سبک‌تری بر آنان بار می‌شود و طبیعتاً از حقوق کمتری هم برخوردار خواهند بود. چنان‌که مردم وحشی افریقا و جنگل‌های آمازون، چون بیشتر به طور انفرادی یا گروه‌های کوچک زندگی می‌کنند، مکلف به رعایت بسیاری از اصول و مقررات جامعه‌های متمدن نیستند و پر واضح است که افراد از حقوق اجتماعی کمتری استفاده می‌کنند. پس ما آن دسته موازین و قراردادهای اجتماعی گروهی را که مردم در ایجاد آن‌ها دخالت داشته‌اند، قوانین اجتماعی می‌نامیم و حقوق اجتماعی فرد در ضمن آن‌ها می‌آید.



تصویر ۳: نگاره فردوسی در میان دوستان، شاهنامه بایسنقری ۹۲۸ق. منبع (کنگرانی، ۱۳۹۰: ۸).

از این مقدمات چنین نتیجه گرفته می‌شود که هر اندازه، آگاهی و شناخت فرد، فزونی گیرد به همان نسبت آن شخص به حقوق خود، اعم از طبیعی و اجتماعی، آگاه‌تر و هشیارتر و چشم‌داشت وی از اجتماع در رابطه با حفظ حقوقش افزایش خواهد یافت و در مواقع نقض آن حقوق، بیشتر به دفاع می‌پردازد. حال اگر چنین انسانی به واسطه موقعیت اجتماعی خاص مثلاً دیکتاتوری دستگاه حاکمه و خفقان محیط، یا به زندان افتادن، و یا هر دلیل دیگری، نتواند در احقاق از دست رفته قیام نماید، ناله‌ها و شکوه‌هایش بیشتر خواهد بود و به عکس به همان میزان، که درجه فهم و هشیاری انسان فروتر باشد، آشنایی او با حقوق اجتماعی و طبیعی خود کمتر و شکوه و ناله فرد کمتر طنین می‌افکند. بی‌دلیل نیست که حکومت‌های استبدادی همیشه می‌کوشند که توده مردم را در بی‌خبری و ناآشنایی به حقوق نگه دارند؛ زیرا بی‌سواد و ناآگاه در برابر قید و بندهای ظالمانه آن‌ها، سر به راه‌تر و رام‌ترست» (ظفری، ۱۳۷۵: ۱۴۰-۱۳۹). این نارضایتی و شکوائیه در ادوار مختلف تاریخ بود. در تصویر (۴) به این مسئله اشاره شده است.



تصویر ۴: نگاره بسی رنج بردم در این سی سال. شاهنامه جاسبی، ۱۳۸۷ش. منبع: (کنگرانی، ۱۳۹۰: ۱۱).

عماد فقیه در برخی دیگر از اشعارش، غم و رنج‌هایی که زمانه نصیب او ساخته شکایت سر داده است. او بیان می‌دارد که همواره با همه شادی‌هایی که روزگار نصیب افراد می‌کند، غم‌های بی‌شماری هست که زندگی را بر او تلخ می‌سازند. شاعر بیان می‌کند که در جهان، هیچ راحتی بدون رنج وجود ندارد:

با شادی زمانه، غم بی‌شمار هست در جام روزگار، می بی‌خمار نیست
صورت مبند راحت بی‌رنج در جهان کاین نقش بر صحایف لیل و نهار نیست
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۱۱).

بنابراین، فریاد از رنج و محنت‌ها، از موضوعاتی است که همواره در میان شکایت‌های شاعر، قابل مشاهده است. در ابیات زیر از بلاهایی که بر او رسیده و ناراحتی‌هایی که در زندگی نصیب او شده، ناله سر می‌دهد و می‌گوید:

مرا به کعبه مقصود رهنمایی نیست میان اینهمه بیگانه آشنایی نیست
مگر دلالت من خضر پی خجسته کند در این میان بیا بان که ره به جایی نیست
اگر دلیل نباشد به کعبه نتوان رفت ز رهروان چه گشاید که رهنمایی نیست
مثال نقطه چرا در میان کشند مرا مثال دایره‌ام چون سری و پایی نیست
دلا ز دست بلا بیش از این مکن ناله که هر که هست کنون، خالی از بلایی نیست
(همان: ۳۱۲).

در واقع شاعر معتقد است که همه رها روان و سالکان راه طریقت، باید سختی و درد تحمل کنند:

گرم زمانه نگردهد مطیع و بخت مساعد
 به دردِ درد بسازند رهروان طریقت
 چگونه دست امیدم رسد به جیب مقاصد
 که جام عیش ننوشند سالکان مجاهد
 (همان: ۳۱۵)

عماد فقیه در ابیات زیر، همه اهل زمین را شادمان و در مقابل، خود را غمگین معرفی می کند و می گوید:

شادمانند اهل روی زمین
 همه صلح است و نیست کس را جنگ
 هیچ کس نیست در جهان غمگین
 همه مهر است نیست کس را کین
 جز من امروز بلبلان چمن
 هیچ کس نیست در زمانه حزین
 (همان: ۳۴۰)

غم های شاعر همواره او را رها نمی کنند و یکی پس از دیگری، به او روی می آورند. غم و ناراحتی های او به حدی است که او حتی دیگر از شادمانی نمی خواهد سخنی به میان آورد:

دل را غم کهنه هست و نو هست
 گر خشک شود گیاه بستان
 گر نو برود کهن بماند
 شک نیست که سرو بن بماند
 ای دل سخن سرور بگذار
 حرف است که بی سخن بماند
 (همان: ۳۶۴).

این پریشان حالی شاعر در حالی است که دشمنان و نادانان، در راحتی و شادمانی هستند و او که همچون آفتابی درخشان در آسمان است، دچار پریشان حالی و درماندگی شده است:

دوش واقف شدم که حکمت چیست
 هر که در پایه ... خمول بود
 دشمنم جمع و من پریشان حال
 نه گذرد قصد او به هیچ خیال
 وانکه مشهور گشت در عالم
 بر سپهر برین همیشه سُهی
 رسد او را خطر ز عین کمال
 بود ایمن ز احتراق و وبال
 نه بود فارغ از کسوف و زوال
 و آفتاب منیر عالم تاب
 (همان: ۳۷۰)

دردها و رنج های شاعر دیگر از درمان شدن گذشته است و هیچ حکیمی حتی با آب حیات هم، توان درمان این دردها را ندارد:

دردا که دردمندی دل‌ها شد آشکار و هست عیسوی نفسی آشکار نیست
درمانده شد حکیم ز درمان درد ما کاب حیات می‌دهد و سازگار نیست
(همان: ۳۱۱)

شاعر در ابیات بالا، برای نشان دادن احوال خود به مخاطب و شکایت کردن از اوضاع و احوالی که در زندگی نصیب او شده است، با هنرمندی تمام، فضایی یأس آلود و بدبینانه را به تصویر می‌کشد و با استفاده از واژگانی نظیر «محنت»، «بلا»، «درد»، «غم»، «رنج»، «پریشان»، «حزین» و ... که بار اندوه و ناامیدی دارند، فضای شکایت‌آمیز شعر را پُر رنگ‌تر ساخته است. البته این غم و اندوه و احساس رنج و نابرابری مختص این دوره نبوده است و شاعران و نقاشان بسیاری این وضع را به تصویر کشیده‌اند.

تصویر (۵) منظره ای از آغاز سلطنت خسرو پرویز است که با مرگ و رنج گروهی از انسان‌ها آغاز می‌گردد.



تصویر ۵: نگاره تاجگذاری خسرو و انتظار زندانیان برای مرگ، گلچین اسکندرسلطان ۸۱۳ ه.ق. منبع: (احمدپنا و دهکردی، ۱۳۹۵: ۳۸).

بخشی دیگر از شکایت‌های عماد فقیه کرمانی که به جامعه بر می‌گردد، شکایت از بخت و اقبال نامساعد، چرخ و فلک، و دهر است. اگرچه بسیاری از شاعران، به این مسأله واقف بودند که دخالت بخت و فلک و روزگار و ... در حوادث زندگی انسان، امری موهوم است و در بعضی اوقات، مقصّر اصلی، بدبختی‌ها را می‌شناختند؛ اما در مقابل دست‌گاه خودکامه و بیدادگر عصر، که همه کس مجبور به خم کردن سر و گردن بود، شاعران جرأت افشای حقایق را نداشتند؛

از این رو گناه را به گردن چرخ و فلک و بخت می انداختند و آن‌ها را مسبب اصلی همه ناکامی‌ها و بدبختی‌های خود می دانستند.

بخت و طالع، یکی از عمده‌ترین موضوعاتی است که در شعر عماد فقیه کرمانی، مورد شکایت واقع شده است. چنان‌که گفتیم، این نوع شکایت، در دیوان اکثر شاعران یافت می‌شود. شاعران، هر جا که به مشکل یا رنجی، دچار شده‌اند، بلافاصله آن را به بخت و اقبال بد خود نسبت داده و از ناسازگاری و سیاهی و شوریده بودن آن لب به شکایت گشوده‌اند. درست است که بخت در ادبیات فارسی، به معنای سرنوشت و نصیب از پیش تعیین شده است و بر تأثیر نیروهای برتر در سرنوشت انسان دلالت می‌کند؛ اما باید به این نکته توجه داشت که وقتی شاعر، از بخت و اقبال خود شکایت می‌کند، شاید منظور او تنها، شکایت از بخت و سرنوشت خود نباشد و به نوعی به اجتماع زمان او ارتباط پیدا کند.

بسیاری از شاعران، در اجتماعی زندگی می‌کردند که مطلوب و موافق با آرمان‌های شاعر نبوده و از جهات گوناگون، موجبات محرومیت شاعر را فراهم می‌آورده است. برخی شاعران که در دستگاه‌های حکومتی مشغول به شاعری بودند و یا برخی دیگر که ارتباطی با دستگاه‌های حکومتی نداشتند؛ چون نمی‌توانستند خواسته‌های خود را به طور صریح مطرح کنند، بر شکایت‌های خود از اوضاع اجتماع، نام بخت را می‌گذاشتند و بدین طریق، مقداری از اندوه درونی خود می‌کاستند.

عماد فقیه در بیت زیر بیان می‌کند که بخت بد، نه تنها با او؛ بلکه با همه اهل معرفت، سر ناسازگاری دارد:

نه بخت با من تنها کدورتی دارد که از شکسته دلان، با کسش صفایی نیست
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۱۳)

از نظر شاعر، اگر بخت و اقبال مساعدت نکند، تلاش کردن انسان هیچ فایده‌ای ندارد:

دلم ز مردمک دیده شکر می گوید که سرخ روی کند هر دم به خون جگر
چه سود سعی چو دولت نمی یاری چه چاره است چو بختم نمی شود یاور
(همان: ۳۲۴)

در ابیات دیگری، فلک را مورد شکایت خود قرار می‌دهد. قداما چنین می‌پنداشتند که افلاک، در سرنوشت آدمیان دخالت دارد؛ از این رو بسیاری از محنت‌هایی که نصیبشان می‌گشته از جانب سپهر می‌دانستند. طرف دیگر قضیه، مطلبی است که در قسمت بخت نیز به آن اشاره شد. ممکن است شاعر، از وضعیت سیاسی یا اجتماعی عصر خود شکایت دارد و چون نمی‌تواند شکایت خود را به طور صریح مطرح کند، نام بخت، یا چرخ و فلک یا روزگار را بر آن می‌گذارد و بدین وسیله شکایت خود را مطرح می‌کند. به طور مثال، در ابیات:

مهر چون چشم دارم از فلکی
پرورد در کنار خود ماهی
روبه مکر او چو قصد کند
که بود مهر او اسیر زوال
وافکنند ناگهش به دام وبال
چه زند شیر آهنین چنگال
(همان: ۳۳۴).

پر واضح است که شاعر اگرچه فلک را مورد حمله قرار می‌دهد و مهر او دارای زوال می‌داند؛ اما با اندکی توجه مشخص می‌شود که فلک نقشی در بدبختی انسان‌ها ندارد؛ بلکه این اجتماع و حکومت است که چنین نقشی را بر عهده دارد. این است که شاعر، فلک را مورد شکایت قرار می‌دهد و از اینکه با او سر ناسازگاری دارد، گله‌مند است.

روزگار و دهر نیز مورد شکایت عماد فقیه قرار گرفته است. وی دهر را همچون مادری تصور می‌کند که فرزندان خود را می‌خورد. پیداست که روزگار و دهر هیچ نقشی در زندگی انسان‌ها نمی‌تواند ایفا کند؛ بلکه این اجتماع و مردم هر عصر هستند که به موجبات گوناگون، باعث آزرده‌گی خاطر می‌شوند. عماد فقیه در ابیات زیر، از دهر به خاطر سفله‌پروری و عذاب دادن اهل دانش، شکایت می‌کند و بیان می‌کند که روزگار، جاهلان را مورد نوازش قرار می‌دهد و در عوض، صاحب‌دلان و آزادگان را مورد اذیت و قرار می‌دهد. پر واضح است که شاعر اگرچه دهر را مورد حمله قرار می‌دهد و آن را نادان‌پرور می‌نامد؛ اما با اندکی توجه مشخص می‌شود که دهر نقشی در «نوازش کردن نادانان و آزار دادن آزادگان» ندارد؛ بلکه این اجتماع و حکومت است که چنین نقشی را بر عهده دارد.

گله زان می‌کنم ز مادر دهر
اندر او موسیعی و صد فرعون
جاهلانش غنی به عزّ مراد
دل صاحب‌دلان در او چون میم
در دل او عداوت علم
طرّه دلبران او دلگیر
که از او چون همی خورند اطفال
و اندر او مهدیعی و صد دجال
و اهل دانش اسیر ذل سووال
قد آزادگان در او چون دال
در سر او نوازش جهال
غمزه شاهدان او قتال
(همان: ۳۳۴)

دوستان و یاران شاعر نیز گاهی با اقدامات خود، مورد شکایت او قرار گرفته‌اند. به گفته عماد فقیه، دوستانش، غصه‌های فراوانی را نصیب دل او ساخته‌اند و همین که او را از شهر بیرون نمی‌کنند، جای تعجب دارد:

هوای هم‌نفسی می‌پزم چو عود آری
شکایتی که من از دست دوستان دارم
رعایت من بیچاره می‌کنند آری
دلَم ز غصه پر از آتش است چون مجمر
اگر به شرح بگویم که می‌کند باور
همین قدر که ز شهرم نمی‌کنند به در
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۲۴).

گروه دیگری که موجبات گله و شکایت شاعر را فراهم آورده‌اند، عده‌ای از سخن‌چینان هستند که گویا به علت حسادت به مقام و مرتبه‌ای که شاه نزد ممدوحان داشته و یا دلایل دیگری، نزد شاه سخن‌چینی می‌کردند و سخنانی را از زبان شاعر به پادشاه می‌بردند تا موجبات کدورت میان آن‌ها را فراهم آورند. شاعر در این باره در جایی که از سخنانش که خطاب به ممدوح می‌سراید، می‌گوید:

خدایگانا بشنو حدیث درد دلم	که نیم قطره خون است بر سر آذر
به سمع بنده رسید از زبان مخدومی	که دشمنی سخنی چند گفته است مگر
چنان شدم که نما ند از حیات بنده رمق	چنان شدم که نما ند از وجود بنده اثر
به حسن تربیتت مانده‌ام در این خطه	ز درد درد می گر چه نیستم به خیر

(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۲۵)

عماد فقیه کرمانی در ابیات بی‌شماری، شکایت خود از خلق زمانه را بیان کرده است. در ابیات زیر، از آزاری که از جانب خلق متوجه او شده است می‌نالد و از عمر خویش، اظهار بی‌زاری می‌کند. او مردم روزگار خود، به دور از وفاداری معرفی می‌کند که باید از آن‌ها کناره‌گیری کرد:

دلا به پای هوس، بیش از این مکن رفتار	کنار گیر، ز ابنای روزگار، کنار
وفا و عهد ز اهل زمانه چشم مدار	به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار

(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۵۱)

دوری از مردمان و کناره‌گیری از همنشینی با آن‌ها در ابیات زیر نیز مورد توجه شاعر قرار گرفته است:

مرا چو فایده از صحبت خلایق نیست	چه حاجت است که گردم به هر در و هر کوی
کشف مثال کشم در درون خلوت سر	که سنگ حادثه هر دم نیایدم بر روی

(همان: ۳۷۲)

نتیجه‌گیری

مضامین آثار ادبی ارتباط مستقیمی با وضعیت زندگی فرد خالق اثر و مسائلی دارد که با آن مواجه است. با توجه به این‌که هیچ جامعه‌ای خالی از خلل و بی‌نظمی نیست، این امر سبب شده است تا مضمون شکوائیه تبدیل به یکی از مضامین ثابت در شعر فارسی گردد. در این میان برخی از مقاطع تاریخ نابهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی افزایش یافته است. یکی از این مقاطع در تاریخ ایران دوره مغولان و قرن بعد از آن بود. عماد فقیه کرمانی در چنین قرنی می‌زیست و به همین هم دیوان او به اثری تبدیل شده که شکوائیه‌های بسیاری در آن به چشم می‌خورد. شکوائیه‌ها، ندای درون شاعر است و منشأ آن‌ها فردی و یا اجتماعی است. نوع و میزان آن‌ها بستگی به میزان حساسیت شاعران

در مقابل ناملایمات، ناکامی‌ها، اوضاع اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند و همچنین تأثیرپذیری‌شان از محیط اطراف دارد. با توجه به شواهدی که در این مقاله ارائه گردید می‌توان به این نتیجه دست یافت که عماد فقیه، شکایت‌های فراوانی از اوضاع جامعهٔ زمان خود سر داده است. شکوه‌هایی که روزگار را بر او تلخ ساخته، تنها به گلایه‌های او از مرارت‌های زندگی روزمره محدود نمی‌شود؛ بلکه او بنا به رسالت انسان‌دوستی و عدالت‌گستری خویش هرگز نمی‌توانسته در مقابل بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها و ستمی که بر مردم روا داشته می‌شده بی‌تفاوت باشد. شکوهٔ عماد فقیه از دهر، بخت، فلک و ... در حقیقت شکوه از همین ظلم و ستم‌هاست. بدیهی است که این نوع شکوائیه‌ها، انعکاسی از افکار عمومی است که شاعر با زبان خود به بیان آنان می‌پردازد. آنچه در جامعه روزگار عماد فقیه می‌گذرد با جامعه ایده‌آل و آرمانی شاعر که مبتنی بر عدالت و مساوات است بسیار متفاوت است. از همین روست که شاعر را به شکوه و شکایت وا می‌دارد. هر چند کسانی به دشمنی با او برخاسته‌اند و عماد گهگاه از آنان نیز گله‌مند است. با توجه به مسائل گفته شده می‌توان چنین استنباط کرد که با بررسی شکوائیه‌های عماد فقیه، می‌توان به خوبی با شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر عصر شاعر آشنا شد و همچنین از طریق تشریح شکوائیه‌های شاعر، می‌توان به درک بهتری از اشعار او رسید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

کتابها:

- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان. تهران: انتشارات نگاه.
- تبریزی، صائب. (۱۳۶۷). دیوان. به کوشش محمد قهرمان، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انتشارات علمی فرهنگی.
- حافظ شیرازی، محمد. (۱۳۸۳). دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: کتابفروشی زوار.
- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۶). تحقیق درباره ادبیات غنایی ایران و انواع شعر غنایی. تهران: دانشگاه تهران.
- خاقانی، شروانی. (۱۳۸۰). دیوان. به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: انتشارات نگاه.
- دولتشاه سمرقندی، علی. (۱۳۸۲). تذکره الشعرا. تصحیح ادوارد براون، تهران: انتشارات اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۲). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- رودکی، جعفر بن محمد. (۱۳۸۷). دیوان. تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، مجدود (۱۳۸۴)، دیوان، تصحیح و شرح محمد بقایی، تهران: اقبال.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، انواع ادبی، تهران: فردوس.
- صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۴). روشنگران راه. تهران: ناشر برگزیتون.
- ظفری، ولی الله. (۱۳۷۵). حبسیه در ادب فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فقیه کرمانی، عماد. (۱۳۴۸). دیوان. تهران: انتشارات ابن سینا.
- عبدلی، هادی. (۱۳۹۴). صورخیال در دیوان اشعار عماد فقیه کرمانی. پایان نامه، اردبیل: دانشگاه محقق اردبیلی.
- فراهانی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۸۳). دیوان. تهران: نگاه.
- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۵۳). دیوان. تصحیح دکتر محقق-مینوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

کسایبی مروزی. (۱۳۸۵). دیوان. تهران: مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر.

مسعود سعد. (۱۳۳۹). دیوان. تصحیح رشید یاسمی، تهران، ابن سینا.

معین، محمد. (۱۳۸۶). فرهنگ فارسی. تهران: اشجع.

مؤتمن، زین العابدین. (۱۳۶۴). شعر و ادب فارسی (چاپ دوم). تهران: زرین

مؤتمن، زین العابدین. (۱۳۷۱). تحول شعر فارسی (چاپ چهارم). تهران: کتابخانه طهوری.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۵۷). کلیات مثنوی معنوی (چاپ هشتم). به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۴). بئ‌الشکوی. ج ۲، فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

یوشیج، نیما. (۱۳۸۸). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.

مقالات:

احمدپناه، سید ابوتراب؛ نظری دهکری، شیرین. (۱۳۹۵). "پژوهشی برای معرفی جلد اول گلچین اسکندرسلطان ۸۱۳ه.ق متعلق به بنیاد گلبنگیان لیسین پرتغال". نشریه هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی شماره ۳، ۳۸-۳۱.

خسروان، محمدحسین. (۱۳۷۹). "محبت‌نامه و مناظره‌های خواجه عماد". پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۲۸، ۷۷-۶۵.

کنگرانی، منیژه. (۱۳۹۰). "فردوسی در آئینه نگارگری ایرانی". کیمیای هنری، شماره ۱، ۸۵-۷۱.

محمدزاده، مهدی؛ ظاهر، عادل. (۱۳۹۴). "تأثیر شاهنامه طهماسبی در سنت شاهنامه نویسی عثمانی". نگره، شماره ۳۴، ۲۷-۳۸.

منابع اینترنتی:

سرآمی، قدمعلی، ۱۳۸۹، بئ‌الشکوی،